

جریان‌های ادبی قرن بیستم

پیش از جنگ اول جهانی و پس از آن

«کوبیسم» و «دادائیسم»

«کوبیسم» پیش از این که وارد ادبیات شود، در نقاشی قدم بر سره وجود گذاشت. برای اینکه خوانندگان عزیز به ماهیت کوبیسم در ادبیات پی ببرند، بهتر است اول از «کوبیسم» در نقاشی بحث کنیم. کوبیسم را «پیکاسو» (Picasso)، «د براك» (Braque)، «د رن» (Derain) و چند نفر از طرفداران آنها بنا نهادند. بطور خلاصه این مکتب را میتوان چنین تعریف کرد که «کوبیست»ها میخواهند در نقاشی هر منظره‌ای، گذشته از آن قسمتی که به چشم دیده میشود، قسمت‌های نامرئی آنرا نیز نشان دهند و تمام جهات و عناصر اساسی هر چیز را در يك لحظه مجسم سازند. باین صورت کوبیست‌ها نقاشی را کاملا از حقیقت واقع دور میسازند. یعنی نمونه آنچه را که نقاش کوبیست روی تابلوی خود کشیده است ما هیچوقت بآن صورت در جهان نخواهیم دید.

۶۳۳

مثلا تابلویی در نظر بگیریم: در این تابلو يك پیم، گیتاری که نصف از آن دیده می شود، يك چرخ لکوموتیو، سیب‌های مکانیسیک قطار و نیم‌رخ از زن نقاش وجود دارد. همه این چیزها با هم جمع شده و سیب‌های تلگراف و اشعه آفتاب نیز بآنها اضافه شده است. این تابلو، «غروب در اتوی» (Autenil) نام دارد. معلوم است که نقاش آن خواسته است احساسات مختلفه مربوط بیک لحظه را در يك جا گرد آورد.

نقاشی که برای اولین بار کلمه «کوبیسم» (Cubisme) را رواج داد، «هانری ماتیس» (H. Matisse) بود.

میکوبیند «ماتیس» روزی وقتی که یکی از تابلوهای «براک» را تماشا میکرد، گفت: «اوه، چقدر Cub!» (مکتب). از آن بیهوده این کلمه باین نوع از آثار نقاشی اطلاق شد.

نخستین شاعری که «کوبیسم» را با موفقیت وارد ادبیات نمود، «گیوم آپولینر» G. Apollinaire بود. او از طرفداران جدی «کوبیسم» در نقاشی بود و کتابی نیز تحت عنوان «نقاشان کوبیست» نوشته. او باین فکر افتاد که شاعر نیز مانند نقاش بجای نشان دادن يك جنبه از هر چیز، تمام جهات آنرا نشان دهد. «آپولینر» با

نبوغ شعری و قدرت زیادی که داشت، توانست راههای جدیدی پیش پای شعرا بگذارد و با اینکه با شروع جنگ اول جهانی، گویسم مقدار زیادی از ارزش و اعتبار خود را از دست داد، راههای نوینی که آپولینر در شعر پیش گرفته بود، مورد تقلید شعرای آینده قرار گرفت و حتی مکتبهای جدیدی از قبیل «سوررالیسم» و غیره نیز گه بعدا بمیان آمد از شعر آپولینر الهام می گرفت. از میان شعرای دیگری که باین مکتب منسوب بودند، میتوان از «آندر ه سالمون» (A. Salmon)، «ماکس ژاکوب» (M. Jacob)، «پیر روردی» (P. Reverdey) و «ژان کوکتو» (J. Cocteau) نام برد.

تأثیر جنگ

جنگ اول جهانی بالهای خونین خود را بر روی اروپا گسترده. انتشار کتابها و مجلات متوقف شد. در میدانهای جنگ، در میان اجساد بیجان سر بازان، چهره های خون آلود نویسندگان و شعرا نیز دیده میشد. شعرا و نویسندگان مشهوری از قبیل «گیوم آپولینر»، «شارل بگی» (Ch. Peguy) و «آل فورنی» (A. Fournier)، قربانی جنگ شدند. در کتابی تحت عنوان «Anthologie des Ecrivains Morts à la guerre» که در سال ۱۹۲۴ منتشر شد، نام و دستخط پانصد شاعر و نویسنده که در جنگ کشته شده بودند، درج شده بود. در ظرف دو سال اول، ادبیات تمام اروپا دچار فلج گردید. بجز نقش حوادث وحشت آفر و بجز افکار تأثیر انگیز و ناراحت کننده چیزی به نفع مردم راه نییافت. در دو سال بعد، چند اثر رئالیستی در باره جنگ منتشر شد که از آن میان می توان «آتش» (Le Feu) اثر «هانری باربوس» را نام برد.

۶۲۴

باربوس در این کتاب خود نشان داد که: «کسانی در میدانهای جنگ می جنگند که جنگ را نمی خواهند و جنگ هیچ نفعی بحال آنها ندارد.» پایان جنگ، با خرابی و بحران توأم بود. بورژوازی در ممالک مختلف سرمایه داری دچار سرگیجه شده هنوز خود را جمع و جور نکرده بود. بیگمان این آشفتگی در زمینه اقتصادی نمی توانست در سایر مسائل از آن جمله مواضع هنری بی تأثیر باشد.

نسلی که بعد از جنگ در اروپا باقی ماند، دچار اختلال اعصاب و آشفتگی فکری عجیبی بود، نوینی حاصله از جنگ، حس انتقام و هیجانان روحی دیگر، نوعی عصیان در برابر همه سبکها و مکتبهای گذشته ادبی در نسل جوان تولید کرد و آنها را بسوی آناارشی و بی بند و باری در ادبیات سوق داد. در این میان بجز نویسندگان معدودی از قبیل «رومن رولان» که مأموریت خود را خوب درک میکرد و اروپا را بسوی سرنوشت واقعی خودش میخواند، بقیه شعرا و نویسندگان کاری بواقیعت نداشتند. این عصیان و آناارشی حاصله از جنگ، برای اولین بار بصورت مکتب تخریبی و ناپایداری «دادا» در ادبیات تظاهر کرد:

دادائیسم

طرح مکتب «دادا» برای اولین بار در پاریز سال ۱۹۱۵ در گوشه يك آبجو

فروشی در شهر «زوریخ» بوسیله جوانی بنام «تریستان تزارا» (Tristan Tzara) از اهالی رومانی، و ورقای او که عبارت بودند از «هانس آرب» (Hans Arp) از مردم آلزاس و دو نفر آلمانی، ریخته شد.

این مکتب برای این تشکیل میشد که بر ضد تمام اصول ادبی موجود، قیام کند. «تزارا» برای اینکه اسمی باین مکتب بدهد، یک کتاب لاروس را برداشت، چاقویی بیرون آورد و با آن بطور تصادفی تکه‌ای از توی صفحات لاروس برید. حروفی که از آن قسمت بدست آمد، کلمه «دادا» را تشکیل میداد که بسایان مکتب جدید آنرا بعنوان اسم مکتب خود انتخاب کردند. «تریستان تزارا» مجله‌ای بنا نهاد که بترتیب «Cabaret Voltaire» «Dada» و «Cannibale» نامیده شد. همچنین در این اثناء «تزارا» اولین آثار دادائیستی خود را بیرون داد و مرکز فعالیت «دادا» به پاریس منتقل شد. در این میان کویست هائی هم که سبک «آپولینر» را ادامه میدادند، خود را باین عده نزدیک کردند و شعرائی از قبیل «آندره برتون»، و «آراگون»، «سویو»، «الوار» و چند نفر دیگر، باین شورشیان عالم ادب نزدیک شدند. «فرانسیس پیکابیا» (F. Picabia) که شاعر و نقاش بود و در امریکا بسر میبرد، خود را به فرانسه رسانید و در شمار دادائیست ها درآمد.

در سال ۱۹۱۹ نویسنده‌گان مجله «Litterature» نیز به دسته «دادا» پیوستند و این دسته را نیرومندتر ساختند. مجله «Litterature» ارگان دادائیست ها شد و آنها شروع به ترتیب دادن کنفرانسهایی برای نمایش مکتب خود کردند.

۶۲۵

اولین کنفرانس آنها در ۵ فوریه ۱۹۲۰ تشکیل شد. در این کنفرانس بیانیه‌ای را که «فرانسیس پیکابیا» نوشته بود، خواندند این بیانیه شامل این جملات بود: «نمی‌فهمید که ما چه میکنیم اینطور نیست؟ دوستان عزیز! این موضوع را خود ما خیلی کمتر از شما می‌فهمیم. چه سعادتی! حق دارید. دلم میخواست یکدفعه دیگر با پاپ بخوابم! باز هم نمی‌فهمید؟ من هم نمی‌فهمم! چقدر تائز آور است!»
 بشنیدن این بیانیه عجیب مردم شلیک خنده را سردادند و آنرا با تعقیر و استهزاء تلقی نمودند. دومین کنفرانس آنها روز بیستم مارس ۱۹۲۰ با هیجان و حرارت بیشتری تشکیل شد.

سخنان و حرکات بقدری شدت یافت که قوای انتظامی مجبور شد دخالت کند و سائین را بزور تخلیه نماید. جلسات بعدی که در آنسال تشکیل شد کم سر و صدا تر بود. اما در این جلسات نیز، سخنرانیهای «تریستان تزارا» که با زبان مخصوص «دادا» ایراد میشد، در میان فریاد اعتراض و استهزاء مردم خاموش شد.

در اینجا بی‌مناسبت نیست قسمتی از شرحی را که اخیراً خود «تریستان تزارا» در مورد این عملیات خودشان نوشته است، نقل کنیم. «تریستان تزارا» که پس از اقرارش مکتب دادا در شمار سوررآلیست ها در آمد در سال ۱۹۴۸ رساله‌ای تحت عنوان «Le surréalisme et l'après - guerre» انتشار داد. او در این رساله خود از دادائیسم نیز بعنوان مقدمه سوررآلیسم دفاع نمود. او «دادالیسم» را انقلابی در عالم ادب و اجتماع و قیامی علیه بدکارها و احمقها نامید و درباره جنبه های مضحک

و افتضاح آمیز آن چنین نوشت :

« در اینجا جنبه های پسر و صدا و افتضاح آمیز «دادا» را نیز ناگفته نخواهم گذاشت . زیرا این جنبه نیز یکی از عوامل شاعرانه «دادا» بود . بخاطر دارم که در سال ۱۹۲۱ نمایشی در سالون «گاو» داشتیم . مردم همه از جای خود برخاسته بودند ، دستها را بهوا بلند کرده و داد و فریاد راه انداخته بودند و ناسزا میگفتند . نمایش اصلی در سالن جریان می یافت و ماهمه روی صحنه جمع شده بودیم و سالن را تماشا میکردیم . برنامه ما عبارت از بیسی بود باین شرح : دو نفر در روی سن باهم روبرو میشدند اولی میگفت : « دفتر پست در آن روبرو است . » دومی جواب میداد : « از من چه کاری ساخته است ! » و برده میافتاد و نمایش تمام میشد . همچنین نمایش دیگری از «برتون» و «سوپو» بود ، تحت عنوان « S'il vous plait » که فقط پرده اول آن بازی شد . در پرده دوم ، مطابق برنامه ای که از پیش چاپ شده بود ، لازم بود نویسندگانش جلوی پرده بیایند و خودکشی کنند ! همچنین در این برنامه اعلام شده بود که دادائیست ها جلوی چشم مردم موهای سر خودشانرا خواهند تراشید .

ریبمون دسنی ، (Ribemont Dessaignes) در حالیکه اندام خود را با قیف بزرگی از مقوا پوشانیده بود ، بایک ابتکار فراموش نشدنی ، رقصی را اجرا کرد . مردم نه تنها گوجه فرنگی بلکه برای اولین بار در دنیا ، بیفتک بطرف صحنه پرت کردند و این چیزها اغلب توی قیف مقوایی میافتاد . اغلب این ابداعات و ابتکارات مردم را بشدت عصبانی می کرد . تماشاچیان بدسته های مختلفی تقسیم شدند . عده ای خیال می کردند که ما دلقک های زبر دستی هستیم . دسته ای ما را احمقهای واقعی میشمردند . و در این میان عده کمی نیز وجود داشتند که تا اندازه ای بما حق میدادند . و در میان این دسته اخیر میتوان «پل والری» و «ژاک ریویر» را ذکر کرد . ما نا امید نمی شدیم زیرا ما که بیل خودمان خود را تا آندرجه بائین می آوردیم که هدف نفرت و ناسزا باشیم ، و هیچ تردیدی نمی کردیم در اینکه خودمانرا قربانی استهزاء و بی آبرویی سازیم ، در این حال نوعی پیروزی بفتح خودمان کسب میکردیم . در نوشته های اغلب رفقای ما وضوح و صحتی وجود داشت که مخالفین ما را متقاعد می ساخت و بما متمایل میکرد . چه لزومی داشت که این نهضت ما را فقط از لحاظ جنبه تخریبی آن نگاه کنند ؟ ...»

۶۲۶

نخست چنین بظن میرسید که دادائیسم ادامه کو بیسم در ادبیات استرلی طولی نکشید که بر ضد کو بیسم و بر ضد هر سنت و مکتبی که در ادبیات و هنر وجود داشت قیام کرد و بسا صدای رسا از «افلاس عقل» دم زد . درست است که دادائیسم جنبه ادبی داشت

«دادا» چه میگفت؟

و در عالم ادبیات ظاهر شد ولی باید دانست که تنها از نظر ادبی نمیتوان در باره آن قضاوت کرد . بلکه «دادا» در اصل یک جریان فلسفی استهزاء آمیز بود که برای اعتراض بوضع زندگی دوره جنگ و بعد از جنگ و مخصوصاً برای مقابله با گردانندگان پر مدعای ادبیات بوجود آمده بود . «دادائیسم» ارزش هر چیزی را انکار می کرد . یک نویسنده دادائیست چنین می نوشت : «دنیا چیست ؟ زشت کدام است ؟ بزرگ ، قوی و ضعیف چه چیز است ؟ «کار پانته» ، «رنان» و «فوش» که ها بودند ؟ نمی شناسم !

من چه هستم؟ نمیشناسم، نمیشناسم، نمیشناسم، نمیشناسم! آنها میخواستند دامنه تخریب را تا اساس ادبیات و هنر بکشانند. و حتی وقتی از دادا نیست ها میبرسیدند که «دادا» چه می-گوید، جواب میدادند: «دادا چیزی نمیخواهد!»

نتیجه اینکه این ادبیات تمسخرآمیز و مضحک میخواست از فعالیت خود بگیرد این بود که بطور کلی ادبیات جهان چیز بیهوده ایست و باین صورت این مکتب جنبه یک هجو اجتماعی بخورد می گرفت. چنانکه در سال ۱۹۲۰ گردانندگان آن آشکار اعلام کردند که مکتب آنها «ضد ادبیات» میباشد. همچنین در یکی از بیانیه هائی که انتشار دادند، چنین نوشتند: «دادای حقیقی آنست که با «دادا» نیز مخالف باشد!»

این مکتب تخریبی و آناارشی ادبی، مانند محصل شروزی که ناگهان برضد تمام اصول علمی قیام کند و استادان خود را بیاد ناسزا بگیرد و در آخر کار نیز دست بخود کشی بزند، در سال ۱۹۲۲ از فعالیت باز ماند و در میان آخرین هندیانات و تشنجات خود جان داد. باین ترتیب مکتبی که نمونه عدم تعادل فکری و بحران روحی یک نسل بود، از میان رفت و جای خود را به سوررئالیسم که صورت قابل قبول تری داشت، داد. و همانطور که در بالا اشاره کردیم، عده زیادی از گردانندگان این مکتب، از جمله «تریستان تزارا»، بانی ورهبر آن در شمار سوررالیست ها درآمدند. و مادر شماره آینده، در باره سورر-رئالیسم بحث خواهیم کرد.

چند نمونه از آثار شعری کرایست و دادا نیست

پاییز

۶۲۷

از: گیوم آپولینر (Guillaume Apollinaire)

در میان مه، دهقان چلاقی با گاوش آهسته راه میرود .
در میان مه پاییزی که کلبه های فقیرانه و شرم آور را در میان گرفته است .
دهقان ترانه ای از عشق و بیوفائی زمزمه میکند .
ترانه ای که از یک انگشتی ، از پاییز و از قلبی که شکسته است بحث میکنند .
آه! پاییز، پاییز تابستان را کشت .
در میان مه، دو هیکل تیره پیش میرود !

روح میرود !

از: پیر روردی (Pierre Reverdey)

چقدر کتاب! معبدی که دیوارهای کلفت آن از کتابها پوشیده شده است.
ومن در آنجا، در میان این معبد بیکه نمیدانم چگونه و از کجا وارد آن شده ام
سرگردانم . سقف ها بر اثر گرد و خاک بزرگ خاکستری درآمده است . کوچکترین صدائی شنیده نمی شود .
تمام آن افکار بزرگ در اینجا بی حرکت است . یا خوابیده اند و یا مرده اند . این
قصر حزن آلود، چقدر گرم و چقدر تاریک است !
با ناخنهایم دیوار را خراشیدم . بقدری کندم که از طرف راست سوراخی
باز کردم .

این پنجره ای بود . و آفتابی که از آن وارد شد چنان چشمانم را خیره می ساخت که
نیگذاشت بیرون را نگاه کنم .

کوچه را میدیدم • اما دیگراز قصر اثری نبود • کرد و خاکی که میدیدم دیگر آن کرد و خاک سابق نبود و دیوارهایی که در کنار پیاده روها بالا رفته بود ، با آن دیوارها فرق داشت !

چند سطر از کتاب (درخت مسافرین)
 اثر : آریستان تزارا (Trietan Tzara)

- شب ، شب را روشن می سازد .
- شب در کلام گرگان
- امواج از پرندگان صدقه می خواهند .
- آب تیره میشود .

- پس از آن لحظه سکوت
- سکوتی که دور از مردگان شهرها رامیآمد .
- نگهبان فانوسها در میان سکوت
- موربانه های نور را میجوید
- بجز نور اندوهی و بجز نور سکوتی نیست .
- فقط رختخوابی از گیسوان زن .

- چشمها تیره می شود، بچه ای که بیستان چسبیده گریه میکنند .
- نه شادی و نه گریه - آبها در گهواره اند
- و درخشگی نیز ما آنها دلشان بهم میخورد .
- و من در همانجا هستم در میان تنبلی های فراوان بیهرکت مانده ام .

نه امید هست نه دروغ
 آفرینندگان جادوها
 جادوها؛ بیکه مانند دنیا تازه است
 نمیتوانند خلاف اینرا بگویند .